

از دبیران برجسته عباسیان. وی یکی از همکاران نزدیک سلیمان بن وهب (د ۲۷۲ ق)، وزیر مهندی (خلافت: ۲۵۵-۲۵۶ ق) بود. او در یک دوره یک بار همراه سلیمان و برخی دیگر از کاتبان به حضور خلیفه رسید. خلیفه وزیر را مأمور کرد، ده نامه از سوی او برای کارگزاران ولایات بنویسد. سلیمان پنج نامه را خود نوشت و نگارش پنج نامه دیگر را به ابن ثوابه واگذار کرد. زیردستی او در این کار چنان بود که ستایش وزیر را برانگیخت. ابوالعباس در دیدار دیگری با خلیفه، با وی در مورد مصادره باره‌ای اموال به محاجه پرداخت و او را متقاعد ساخت، چنانکه سلیمان از مقبول افتادن رأی او نزد خلیفه، اظهار شگفتی کرد (ابوالفرج، ۱۴۶/۲۳-۱۴۸).

ابن ثوابه در توطئه علیه مهندی، که سلیمان بن وهب، خود یکی از عاملان اصلی آن بود، نیز شرکت داشت. طبری (۱۸۳۲/۱۲) اشاره می‌کند که به فرمان مهندی خانه ابن ثوابه، همراه خانه‌های سلیمان و محمد بن بغا و حسن بن مخلد، غارت شد. علاوه بر آن، در ماجرای خلع خلیفه نامه‌ای در مسجد پیدا شد که نویسنده آن، ابن ثوابه را کارگردان همه وقایع دانسته بود (همو، ۱۷۹۶/۱۲). از آن پس تا حدود ده سال، دیگر از حوادث زندگی او اطلاعی در دست نیست. اندکی پیش از ۲۶۵ ق وی در مجلس صاعد بن مخلد (د ۲۷۶ ق) که احتمالاً در آن هنگام از کاتبان بزرگ موفق (برادر معتمد) بود و بعدها از وزرای دربار گردید، حضور داشت، و ابوالصقر اسماعیل بن بلبل (د ۲۷۸ ق) نیز پیش از آنکه به وزارت رسد، در همان مجلس بود. ابن ثوابه خود را آن قدر صاحب مقام می‌پنداشت که شخصیت بزرگی چون ابوالصقر را آماج نکته‌های زهرآگین ساخت و لهجه نادرست و نیز بی‌اطلاعی او را در فقه به استهزا گرفت. بی‌حرمتی وی نسبت به ابوالصقر موجب خشم و ناسزاگویی ابوالعیناء (۱۹۱-۲۸۳ ق/ ۸۰۷-۸۹۶ م)، شاعر هجائی بصره شد (یاقوت، ۱۵۱/۴؛ ابن خلکان، ۳۴۵/۴). دیری نپایید که معتمد عباسی، ابوالصقر را در ۲۶۵ ق به وزارت برگزید (ابن اثیر، ۳۲۸/۷). ابن ثوابه که نگران شده بود، در واسط به حضور وزیر شتافت و به کنایات ادیبانه و آیات قرآنی از وی پوزش خواست. وزیر نیز او را به حکومت طسوجهای (نواحی) بابل، سورا و برسما (غرب بغداد) گمارد (یاقوت، همانجا؛ ابن ابار، ۱۶۷؛ حصری، ۸۰۸). سپس چون ابوالصقر داماد موفق شد، ابن ثوابه نامه نهیتی برای او فرستاد (یاقوت، ۱۵۷/۴). در ۲۷۷ ق که سال مرگ ابن ثوابه است، عیدالله ابن سلیمان بن وهب وزیر معتمد شد، بی‌درنگ طسوجهایی را که در اختیار ابن ثوابه بود، از او گرفته به دیگری سپرد. نامه‌ای که ابن ثوابه برای عیدالله نوشت (همو، ۱۴۷/۴)، نیز بی‌تأثیر ماند.

از اشارات یاقوت (۱۵۲/۴) در می‌یابیم که او، در روزهایی معین مجلسی تشکیل می‌داده و ادیبان، از جمله مبرد (د ۲۸۶ ق)، در آن حضور می‌یافته‌اند. در یکی از همین مجالس بود که غلامی مدیحه

مسلمانان در جزیره بسیار است، اما ابن‌ثمنه آنان را برانگیخت تا در رجب ۴۴۴ ق به همراهی خود او حرکت کردند. در راه خویش به سوی قصریانه به مقاومتی برخوردند و به هر جا که گذشتند، آنجا را به تصرف درآوردند. پس قصریانه را محاصره کردند. ابن‌حواس به مقابله بیرون شد. او را شکست دادند و او به دژ بازگشت. آنان نیز دست از محاصره قلعه برداشتند، ولی بر بسیاری از دیگر مواضع جزیره چیره گشتند (همو، ۱۹۶/۱۰-۱۹۷). بریتانیکا (ذیل سیسیل^۱) نخستین فرود آمدن راجر را به جزیره در ۱۰۶۰ م (۴۵۲ ق) در نزدیک سینا می‌نویسد. عزیز احمد (ص ۸۳) می‌گوید که در ۱۰۶۱ م راجر بار دیگر به دعوت ابن‌ثمنه بر سینا حمله کرد، ولی موفق نشد. در این هنگام جماعتی از اهل سیسیل - که به شمال افریقا پناه برده بودند - نزد معز بن بادیس رفتند و او را از رخدادهای جزیره آگاه ساختند. معز با کشتی مجهز عزم قوصره^۲ کرد، اما توفان زمستانی دریا بسیاری از سپاهیان را به کام خویش کشید. معز در ۴۵۳ ق مرد و فرزندش تمیم کشتی و سپاه را بادو فرزند خویش ایوب و علی روانه سیسیل ساخت. ابن‌حواس نخست از ایوب به گرمی استقبال کرد، اما سپس ناسازگاری پیش گرفت و در جنگی که بین آن دو رخ داد ابن‌حواس کشته شد (ابن‌اثیر، ۱۹۷/۱۰). در بهار ۴۵۴ ق/ ۱۰۶۲ م، راجر به همراهی ابن‌ثمنه دست به حمله برد و پترالیا در نزدیکی جفالو را اشغال کرد. راجر آهنگ بازگشت به ایتالیا کرد، ولی ابن‌ثمنه به نبرد ادامه داد و کشته شد. با مرگ او نورمانها متحدی ارزشمند را از دست دادند، هرچند به تدریج تمامی جزیره را گرفتند (نک: همانجا؛ عزیزاحمد، ۸۴).

مأخذ ابن‌اثیر، الکامل؛ ابن‌خلدون، العبر؛ عزیزاحمد، تاریخ سیسیل در دوره اسلامی ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب، به کوشش حسین نصار، قاهره، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م؛ نیز، Britannica، محمد آصف فکرت

این ثوابه، نام چند تن از فرزندان ثوابه بن یونس که آل ثوابه نیز خوانده شده‌اند. آنان اهل علم و ادب، شیعی مذهب و از دبیران دستگاه خلافت عباسی در سده‌های ۳ و ۴ ق/ ۹ و ۱۰ م در عراق بودند. نیای بزرگشان یونس، حجاجی نصرانی بود و لبابه لقب داشت (شاید لبابه نام جدّه آنان بوده است؛ ابن ندیم، ۱۴۳؛ نیز قس: اشعاری را که مادرش در هجای ابوالعباس بن ثوابه و تعریض به لبابه سروده است؛ یاقوت، ۱۵۴/۴). نویسندگان شیعی، به ویژه امین (۸۹/۳) و مدرس (۴۴۸/۸)، به استناد تشیع ابوالعباس محمد بن ثوابه، دیگر اعضای خاندان را نیز شیعی دانسته و زندگی‌نامه آنان را در کتب تراجم اهل تشیع وارد کرده‌اند. شاید سبب نیک رفتاری ابوالصقر وزیر با ابوالعباس دلیل دیگری بر تشیع وی و خاندانش باشد. افراد مشهور خاندان ابن ثوابه اینانند:

۱. ابوالعباس احمد بن محمد (د ۲۷۷ ق/ ۸۹۰ م)، ادیب، شاعر و

1. Sicily 2. Corcyra

کوچکی از بختی که شامل تقاضایی نیز بود، به خدمت او آورد. ابن ثوابه چنان شاد شد که بی درنگ تقاضای او را پذیرفت (صولی، ۱۶۸). رابطه او با بختی پیش از آن آغاز شده بود، ولی نمی دانیم چرا بختی در یکی از قصایدش متعرض هجو ابن ثوابه گردیده است (یاقوت، ۱۵۶/۴؛ بختی، ۱۴۳/۱، ۱۱۹۱/۲). با اینهمه ابن ثوابه درهم و جامه و استر برای بختی فرستاد تا نظر او را به خود جلب کند. پس از آن نیز پیوسته اموالی برای وی ارسال می داشت (یاقوت، ۱۵۷/۴). به نقل از ابوالفرج اصفهانی، نتیجه این بخشندگی سه مدیحه بوده که در دیوان بختی (۷۴۶/۲، ۲۰۶۲/۴، ۲۴۲۲) مضبوط است.

ابن ثوابه می کوشید با ابن رومی نیز پیوند دوستی برقرار کند. از این رو یک بار او را به گردش بر روی دجله دعوت کرد (حصری، ۵۰۰). ابن رومی گویا وی را مدح نیز گفته است (همو، ۳۹۸؛ قس: ابن رومی، ۵۷۶)، اما آنچه در دیوان وی (ص ۵۶۴) آمده، قصیده ای است در عتاب ابن ثوابه.

در مجلس ابن ثوابه، علاوه بر مبرد، دو تن دیگر نیز که در ادب از وی روایت می کردند، حضور می یافتند. یکی ابن ابی طاهر طیفور (ه) بود که وی را مدح نیز گفته است (ابن عبدربه، ۲۰۲/۴)، اما همو، هنگامی که ابن ثوابه امر طسوجهای غرب بغداد را عهده دار شد، رساله مفصلی در ذم او نوشت (صفوت، ۲۹۹). دیگری مردی است به نام ابو عبدالله بزوری که ابن ثوابه را در زندان (نمی دانیم کدام زندان) دیده و او دو بیت از اشعار خود را برای ابو عبدالله بر خوانده است (صفدی، الوافی، ۳۶۸/۷).

علاوه بر آنچه گذشت، دو روایت دیگر درباره او می دانیم: یکی داستان جوانی کاتب است که از الفاظ معقد و سنگین او گریخت و به ابراهیم بن مدبر (د ۲۷۹ ق/ ۸۹۲ م) پیوست (همانجا). دیگری درآمدن دوستش سعید بن حمید، کاتب و شعوبی معروف به مجلس اوست (ابوالفرج، ۱۵۵/۱۸) که وی را با غلامی زیباروی یافت (همو، ۱۵۶/۱۸). روایتی که ابن فرات درباره احوال خود و رفتار جابرانه ابن ثوابه نقل کرده (دهستانی، ۳۲۲/۱)، متناقض و احتمالاً مجعول است.

از آثار ابن ثوابه چیز عمده ای در دست نیست. آنچه یافته شده، به چند نامه منحصر است: یک نامه به ابوالصقر، دو نامه به عیدالله بن سلیمان، دو نامه دیگر در تسلیت دوستان و پاسخ نامه، و یک نامه مفصل از جانب موفق به یکی از والیان که بیشتر جنبه اندرز دارد (صفوت، ۲۸۱، ۲۸۸-۲۹۲). از همه مهم تر و پرفایده تر، نامه ای است که از جانب خلیفه به یکی از والیان نوشته و از وی خواسته است که به حال زنان و مردان زندانی و وضع خوراک و پوشاک آنان رسیدگی کند (ثعالبی، ۱۵۱).

از اشعار او کلاً ۷ بیت به دست آمده است: دو بیت را، چنانکه دیدیم، در زندان برای ابو عبدالله بزوری خوانده و ۵ بیت را صفدی (الوافی، ۳۷۰/۷) نقل کرده است، اما صولی که گویا با وی نظر خوشی

نداشت، شعر او را پست و حتی مغلوط خوانده است. از دو کتاب الرسائل المجموعه و رساله فی الخط والکتابه، که ابن ندیم (ص ۱۴۴) و صفدی (الوافی، ۳۶۹/۷) ذکر کرده اند، اثری در دست نیست، اما ابن ندیم (ص ۱۰) و ابوالفرج (۲۵۲/۱۹) نوشته های او را دیده اند. ابن ثوابه محبوب معاصران خویش نبود. خودخواهی، خوی ناهنجار و سخن پیچیده و پرطمطراق او (صفدی، الوافی، ۳۶۸/۷؛ یاقوت، ۱۴۶/۴) موجب شد که حتی شاعران گمنام و کم ارج نیز به هجو او پردازند و چنانکه اشاره شد، کاتبی به نام احمد بن علی مادرانی هجاهایی زشت در حق او سرود و به لبابه تعریض کرد (یاقوت، ۱۵۴/۴، ۱۵۹). از همین کاتب، مرزبانی (ص ۳۱۳) سه بیت دیگر در هجای ابن ثوابه نقل کرده است که در آنها نیز لبابه به استهزا گرفته شده است. گویا مادرانی با ابن ثوابه دشمنی دیرینه داشته است. روزی ابوالعباس ثعلب (د ۲۹۱ ق/ ۹۰۴ م) از وی درباره ابن ثوابه پرسش کرد و او در پاسخ هجایی را که در حق وی سروده بود، بازخواند (۳ بیت در یاقوت: ۱۵۵/۴). همچنین شاعر گمنام دیگری به نام ابوسهل ابن نوبخت (ابوالفرج، ۴۳/۲۱) دو قطعه شعر اهانت آمیز در هجای او سروده است (یاقوت، ۱۵۹/۴ - ۱۶۰). در قطعه نخست که خطاب به عیدالله بن سلیمان است، شاعر از «ابوالقاسم» گله می کند که چرا ابن ثوابه را در شمار کاتبان نهاده است، اما دیدیم که عیدالله، همینکه به وزارت رسید، ابن ثوابه را از حکومت طسوجها و شاید از کار کتابت نیز عزل کرد. بنابراین ممکن است، مراد از ابن ثوابه در این شعر، جعفر ابن محمد (نک: شماره ۳ همین مقاله) باشد، نه احمد بن محمد.

شخصیت و خلقیات ابن ثوابه بدان گونه بود که علاوه بر شاعران گمنام، برخی از ظرفای زمان نیز به هجو او پرداختند. ابوهفان بصری در مجلس ثعلب، هجای مسخره آمیزی در حق وی، که آن موقع در رقه بود، برخواند. همچنین ابوالعیان به حيله او را نزد عیدالله بن عبدالله ابن طاهر کشاند و به عنوان کوهی از یخ و برف که در شطرنج باخته است، عرضه کرد (شابشتی، ۸۷؛ صفدی، نکت الهمیان، ۲۶۷؛ یاقوت، ۲۹۱/۱۸). ابوحيان توحیدی حدود دو قرن پس از وی توانست داستانی و نامه ای بر سازد و به او نسبت دهد که یکی از شیرین ترین صفحات در ادبیات هزل آمیز عرب است (نک: ابوحيان، ۱۵۷ - ۱۶۳). یاقوت (۱۶۱/۴) می نویسد که این داستان را یا احمد بن طیب، ندیم معتضد ساخته، یا به احتمال قوی تر، ابوحيان. حکایت از سه بخش تشکیل یافته است: الف - دوستی ابن ثوابه را اندرز می دهد که هندسه بیاموزد و او دست به کار می شود؛ ب - آن دوست نامه ای به ابن ثوابه می نویسد و می پرسد که چرا دنبال کار را رها کرده است. این نامه که به ظاهر حاوی تجلیل و تکریم کاتب است، لحنی سراپا ریشخند آمیز دارد؛ ج - ابن ثوابه پاسخی بسیار مفصل به آن دوست می نویسد که بخش اصلی روایت است و نهایت زبردستی و هنرمندی نویسنده در آن متجلی است. لحن گفتار و اشارات زیرکانه و ظریف این روایت از ابن ثوابه کاتبی ابله و خودخواه و کوتاه بین ساخته است. یاقوت (۱۶۱/۴ -

وزیر، از جانب خلیفه به ولایات نوشت (یاقوت، ۹۷/۱۸؛ نیز قس: ترجمه آن در فرج بعد از شدت دهستانی، ۳۲۷/۱). علاوه بر این نامه، قطعات کوچکی از برخی رسائل او در دست است، از جمله اعلام وزارت حامد بن عباس از جانب مقتدر (همدانی، ۲۰/۱)، نامه‌ای در باب آزاد ساختن اموال موروث در ۳۱۱ ق از جانب ابن فرات (صابی، ۲۶۸)، و نیز چند بیت شعر که صفدی (الوافی، ۳۰/۲) نقل کرده است. صفدی (همانجا) تاریخ وفات او را ۳۱۶ ق نوشته، ولی در جای دیگر (همان، ۳۷۰/۷) سخن خود را اصلاح کرده است.

۵. ابو عبدالله احمد (د ۳۴۹ ق / ۹۶۰ م). وی پس از مرگ پدرش محمد، در ۳۱۲ ق / ۹۲۴ م عهده‌دار دیوان رسایل شد (یاقوت، ۲۴۳/۴؛ صفدی، الوافی، ۳۷۰/۷) و تا پایان عمر در این مقام باقی بود. از آثار او چیزی در دست نیست، اما برخی از نویسندگان ضمن ستایش او به چند رساله از رسایل معروف او اشاره کرده‌اند: رساله‌ای در خلع قاهر (۳۲۱ ق) با نامه‌ای به ملک روم از جانب راضی (۳۲۷ ق)، رساله‌ای در ملقب شدن علی بن حمدون به سیف الدوله از جانب متقی در ۳۳۰ ق نامه‌ای به عمادالدوله دیلمی از جانب مطیع در ۳۳۵ ق (همدانی، ۸۳/۱، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۵۸).

مأخذ: ابن ابار، محمد بن ابی بکر، اعتاب الکتاب، به کوشش صالح الاشنر، دمشق، ۱۳۸۰ ق؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن خلکان، وفيات؛ ابن رومی، علی بن عباس، دیوان، به کوشش حسین نصار، قاهره، ۱۳۱۳ ق؛ ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره، ۱۹۶۲ م؛ ابن ندیم، الفهرست؛ ابو حیان توحیدی، علی بن محمد، مثالب الوزراء، به کوشش محمد بن ثاوی، ریاض، ۱۹۶۵ م؛ ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، اغانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ امین، محسن، اعیان الشیعة، بیروت، ۱۴۰۳ ق؛ بحرّی، ولید بن عبید، دیوان، به کوشش حسن کامل صیرفی، قاهره، ۱۹۶۳ م؛ بغدادی، اسماعیل پاشا، هدیه العارفين، استانبول، ۱۹۵۵ م؛ نمائی، ابونصور، تحفة الوزراء، به کوشش حبیب علی الراوی و ایام موهون الصفار، بغداد، احیاء التراث الاسلامی، حصری، ابواسحاق ابراهیم، زهر الادب، به کوشش محمد محبی الدین عبد الحمید، قاهره، ۱۳۷۳ ق؛ دهستانی، حسین بن اسعد، نرج بعد از شدت، به کوشش اسماعیل حاکمی، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ شاپنشی، علی بن محمد، الدیارات، به کوشش کورکیس عواد، بغداد، ۱۳۸۶ ق؛ صابی، هلال بن محسن، الوزراء، به کوشش عبدالستار احمد فراج، قاهره، ۱۹۵۸ م؛ صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، ویسبادن، ۱۳۸۹ ق / ۱۹۶۹ م؛ همو، نکت الهمیان، به کوشش احمد زکی یک، مصر، ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م؛ صفوت، زکی احمد، جهره رسائل العرب، قاهره، ۱۳۹۱ ق؛ صولی، محمد بن یحیی، اخبار البحرّی، به کوشش صالح الاشنر، دمشق، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۸ م؛ طبری، تاریخ؛ مدرّس، محمد علی، ریحانة الادب، تبریز، ۱۳۴۶ ش؛ مرزبانی، محمد بن عمران، الموشح، به کوشش محب الدین الخطیب، قاهره، ۱۳۸۵ ق؛ همدانی، محمد بن عبد الملک، تكملة تاریخ الطبری، به کوشش آلبرت یوسف کتمان، بیروت، ۱۹۶۱ م؛ یاقوت، ادبا.

ابن جابر، ابو عبدالله محمد بن احمد اندلسی (۶۹۸-۷۸۰/۱۲۹۹-۱۳۷۸ م)، نحوی، ادیب و شاعر ثانیای مالکی مذهب اهل المریة. وی در محضر اساتید بسیاری علم آموخت که مشهورترینشان اینانند: ابوالحسن علی بن محمد بن ابی العیش (قس: ابن حجر، الدرر الکامنه، ۷۰، که ابن العیش آورده است) که قرآن و نحو را از وی

۱۷۴)، نظر به زیبایی و شیرینی داستان، همه آن را نقل کرده است. ۲. ابو عبدالله محمد (د ۲۷۹ ق / ۸۹۲ م). وی فرزند ابوالعباس احمد بود. نخستین بار او را در خدمت بایکباک (د ۲۵۶ ق / ۸۷۰ م) یکی از فرماندهان ترک دربار خلافت می‌بینیم (یاقوت، ۱۴۷/۴). از طریق او، پای این ثوابه به کشمکشهای سیاسی و اجتماعی آن روزگار، که بیشتر به دست ترکان برپا می‌گردید، کشیده شد. طی سالهای ۲۵۵-۲۵۶ ق به دنبال قتل معتز و روی کار آمدن مهندی، شورش مردم و توطئه امیران ترک که در صدد خلع خلیفه بودند، بالا گرفته بود. بایکباک، فرمانده سپاه، نیز در ایجاد این آشوبها دخالت داشت و مورد اعتماد نبود. با اینهمه خلیفه ناگزیر بود کارگزارانی را که به وی تحمیل می‌کردند، بپذیرد. بدین سان ابن ثوابه، همراه بایکباک، به دربار خلافت راه یافت. ظاهراً چند ماه پس از ورود وی به دربار، خلیفه او را به رافضی بودن متهم کرد و به توقیفش فرمان داد و ابن ثوابه از بیم گریخت (یاقوت، ۱۴۸/۴)، اما بایکباک کاتب خویش را فرونگذاشت و به وسایل گوناگون از خلیفه خواست که او را ببخشد. سرانجام خلیفه کاتب را بخشود و به او خلعت داد. از این پس، دیگر اطلاعی از او در دست نیست، ولی بغدادی (۲۲/۲) او را دبیر معتضد دانسته و منشأتی نیز به او نسبت داده است.

۳. ابوالحسن جعفر بن محمد (د ۲۸۴ ق / ۸۹۷ م). وی برادر ابوالعباس بود. پس از آنکه عبیدالله بن سلیمان ابوالعباس را در اواخر عمر از حکومت طسوجهای بغداد خلع کرد، جعفر نامه مفصلی به عبیدالله نوشت و از او تقاضا کرد در دستگاه وی به کار گمارده شود (یاقوت، ۱۸۸/۷ - ۱۹۰). به دنبال آن نامه، عبیدالله وی را نزد فرزندش، حسن به نیابت دیوانهای رسایل و «معاون» گمارد و همینکه حسن درگذشت، جعفر مستقلاً عهده‌دار دیوان رسائل گردید. این شغل تا دو نسل بعد نیز همچنان در دست اعضای این خاندان بود (یاقوت، ۱۸۸/۷).

چنین به نظر می‌رسد که جعفر نزد بزرگان از احترام بسیاری برخوردار بوده است. شعری که ابن معتز (د ۲۹۶ ق / ۹۰۹ م) در ثنای او سروده (۹ بیت: حصری ۶۸۷/۳ - ۶۸۸)، قطعه‌ای شورانگیز است که از اندوه عمیق شاعر از مرگ دوستی عزیز حکایت دارد. جعفر شعر نیز می‌سروده و حتی می‌خواسته با ابن رومی که برادرش ابوالعباس را مدح می‌گفته، همسری کند (ابن رومی، ۵۷۶)، اما از آثار او، جز چند بیت که صفدی (الوافی، ۱۳۷/۱۱) آورده، چیزی در دست نیست. وی عاقبت در ری درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد (همانجا).

۴. ابوالحسن محمد بن جعفر (د ۳۱۲ ق / ۹۲۴ م). او نیز مانند پدرش جعفر، در عصر مقتدر (د ۳۲۰ ق / ۹۳۲ م) و وزارت علی بن عیسی بن جراح (د ۳۳۴ ق / ۹۴۵ م) عهده‌دار دیوان رسایل و دیوان معاون بود. ابن فرات نیز که در ۳۰۴ ق / ۹۱۶ م به وزارت رسید، او را در همان منصب باقی گذاشت. شاید به همین سبب بود که چون ابن فرات بار دوم به وزارت رسید، وی نامه‌ای دلنشین و آکنده از ستایش